

استان گلستان، از ۱۵ خرداد تا تبعید امام

غلامرضا خارکوهی*

◆ مقدمه

حکومت پهلوی پس از شکست در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (سال ۱۳۴۱) برنامه انقلاب سفید خود را با زور سرنیزه و دمیدن در بوق و کرنا به اجرا درآورد. حضرت امام خمینی به مخالفت جدی با این برنامه پرداخت و آن را تحریم نمود. در نتیجه مردم از این فراندم استقبال نکردند. اندکی بعد عید نوروز فرارسید و امام عید آن سال را عزای عمومی اعلام کرد. در دوم فروردین ۱۳۴۲ مراسم سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) در قم مورد هجوم کماندوهای رژیم شاه واقع شد. سپس محرم آن سال عرصه افشاگری‌های امام و روحانیان مبارز بر ضد سلسله یزیدی پهلوی گردید.

مهم‌ترین برگ خونین سال ۱۳۴۲ واقعه دلخراش ۱۵ خرداد بود. در چنین شرایطی حقانیت مبارزات امام بیش از پیش به اثبات رسید. استمرار مجاهدت‌های معظم‌له با رژیم شاه موجب شد تا بالاخره سازمان

* تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان.

امنیت کشور (ساواک) ایشان را در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به بهانه مخالفت با لایحه ننگین کاپیتولاسیون دستگیر و به ترکیه تبعید نماید. از آن پس، به رغم مشکلات شدید امنیتی، یاران امام در مناطق گوناگون کشور از جمله استان گلستان به مبارزات خود ادامه دادند و به هر طریق ممکن به افشای چهره خونخوار و ضداسلامی شاه پرداختند. به همین سبب، یکی از مهم‌ترین ادوار این نهضت مقطع تاریخی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا تبعید امام در آبان ۱۳۴۳ می‌باشد که در اینجا به بررسی اجمالی این موضوع با تأکید بر نقش استان گلستان می‌پردازیم.



۱ - عید سیاه، شهادت امام صادق(ع) مبارزات گلستانی‌ها

مردم استان گلستان از مواضع قاطعانه حضرت امام در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی سال ۱۳۴۱ خرسند بودند، به همین سبب، با تبعیت از ایشان، از فراندن ششم بهمن آن سال استقبال چندانی نکردند. انجام اقدامات ضددینی و ضدمردمی، آن هم در یک کشور شیعه و اندکی پس از رحلت دو عالم بزرگ - آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی - موجب خشم هرچه بیشتر حضرت امام و مردم مسلمان ایران گردید. در نتیجه امام عید آن سال را عزای عمومی اعلام کرد، علت اصلی این اقدام دو چیز بود:

اول آنکه، ۲ فروردین ۱۳۴۲ مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق(ع) بود.

هدف دوم حضرت امام آن بود که توجه مردم را نسبت به جنایات رژیم شاه بیشتر معطوف نماید.

لذا با وجود تلاش دستگاه امنیتی رژیم در جلوگیری از انتشار آن در شهرستان‌ها، این خبر به سرعت به گوش مردم مناطق مختلف کشور - از جمله استان گلستان - رسید. این کار به کمک روحانیانی انجام گرفت، که به این خطه آمده بودند. به همین علت برخی از خانواده‌های آگاه منطقه از آن استقبال کردند و با نامیدن آن سال به عید سیاه، از برگزاری جشن خودداری

نمودند. چنانکه خانم نرگس گلدسته می‌گوید:

وقتی حضرت امام و علمای قم عید سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کردند و گفتند ما امسال عید نداریم، خانواده ما هم در گرگان، آن سال عید نگرفتند، که به خاطر همین ما با خرما و شیرینی کاکائویی از میهمانان پذیرایی می‌کردیم.

آیت‌الله نورمفیدی هم در خاطراتش می‌گوید:

تنور مبارزه با مجاهدت‌های امام روز به روز داغ‌تر می‌شد و نمی‌گذاشت سرد شود. به مناسبت‌های مختلف مسائلی پیش می‌آمد و امام فرمایشاتی مطرح می‌کرد، جلساتی بود و ما هم شرکت می‌کردیم. پیش امام رفت و آمد داشتیم، اطلاعیه پخش می‌کردیم و از فرمایشاتشان بهره می‌بردیم. تا اینکه قضیه مدرسه فیضیه، یعنی دوم فروردین سال ۱۳۴۲ شمسی پیش آمد که مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) بود و رژیم شاه تصمیم داشت ضربه مهلکی به نهضت امام بزند.

شاه در دوم فروردین ۱۳۴۲ به منظور خاموش کردن فریاد نهضت امام خمینی، به سرکوب و کشتار روحانیان در مدرسه فیضیه قم اقدام نمود. ولی آن همه جنایت رژیم، به نقطه عطفی در مبارزات امام و مردم تبدیل شد. واقعه از این قرار بود که وقتی عده کثیری از مردم، روحانیان قم، زوار و جمعی از طلاب گلستانی در مدرسه فیضیه مشغول عزاداری بودند ناگهان مأموران امنیتی و انتظامی وارد

مردم استان گلستان از مواضع قاطعانه حضرت امام در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی سال ۱۳۴۱ خرسند بودند، به همین سبب، با تبعیت از ایشان، از رفراudem ششم بهمن آن سال استقبال چندانی نکردند.

آنجا شده، به جمعیت حمله نمودند. در این هنگام طلاب مدرسه با سنگ و آجر به دفاع از خود پرداختند. در این موقع، مأموران امداد و پلیس انتظامی وارد معرکه شده و شروع به ضرب و

شتم مردم و تخریب مدرسه نمودند. در نتیجه عده‌ای شهید و برخی دیگر، از جمله مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ حسین (سِرالله) روحانی‌فر - یکی از طلاب مبارز شهرستان کردکوی (یکی از شهرهای استان گلستان) - مجروح و عده زیادی هم بازداشت شدند. چنانکه خود آن مرحوم می‌گوید:

به طور رسمی و علنی در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه به مناسبت شهادت امام جعفر صادق(ع) از سوی آیت‌الله العظمی گلپایگانی مراسمی مثل همه‌ساله برگزار شد. با توجه به اینکه برنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انقلاب سفید شاه سر و صدایی برپا کرده بود و اعلامیه‌های روشنگرانه حضرت امام، تحرکات خوبی بر ضد رژیم در فیضیه و بازار و دانشگاه به وجود آورده بود، شاه می‌خواست اولین سرکوب را از فیضیه شروع کند. لذا از صبح روز دوم فروردین آن سال وضع مأمورین و جنب و جوش آنها چنان مشخص بود که روحانیون و مردم قم آگاه شده بودند که مأمورین، مأمورین قم نیستند و احتمالاً برنامه‌هایی داشته باشند، که همین حدس هم به وقوع پیوست و هنگامی که آقای انصاری، واعظ مشهور قم در حال سخنرانی بود وسط جمعیت دو نفر به هم پریدند که معلوم بود ساختگی است، اما آقای انصاری و سر و صدای مستمعین، آنها را آرام کرد و آقای انصاری قمی گفتند چیزی نبود و به خاطر سیگار نزاع داشتند. لذا سخنرانی‌اش را ادامه داد. پس از چند دقیقه کوتاه ناگهان همه به هم ریختند و درگیری و شعار جاوید شاه شروع شد که ما جمعی از طلبه‌های جوان با شدت و حدت تمام، مأمورین را از فیضیه بیرون کردیم و برگشتیم به حجره‌هایمان و عبا و قبا و عمامه‌هایمان را از تن درآوردیم و با لباس پیراهن و زیر شلواری آخوندی بودیم که راحت‌تر می‌شد در مقابل مأمورین ایستاد و مثل عبا و قبا دست و پاگیر نبود. ما آماده بودیم که یکبارہ دیدیم از پشت‌بام هتل متصل به فیضیه آمدند و با سنگ و چوب و مجهز به سلاح گرم که به صورت هوایی شلیک می‌کردند وارد فیضیه و بر اوضاع مسلط شدند و درگیری شروع شد. مأمورین دوستان روحانی ما را از پشت بام به زمین انداختند. چنانکه یکی از دوستانم به نام شیخ اسماعیل از طبقه دوم مدرسه

فیضیه به پایین پرتاب شد و چشم راست او دچار پارگی گردید.

اکثر روحانیون مازندران [و گلستان] آن زمان می‌دانند که اینجانب را مأمورین خیلی با چوب و چماق و پنجه بکس زدند و در نهایت مرا داخل منبع آب وضوخانه انداختند. چون آن دوره هنوز آب لوله‌کشی نبود. وقتی مرا به داخل آن منبع آب انداختند خیال کردند که کار من تمام است و با آن همه ضرب و شتم و روی زمین کشیدن و لگد زدن، من در داخل آب سرد آنجا خواهم مرد. خلاصه مرا انداختند و رفتند که من به سختی و آرام آرام به گوشه آب انبار که پنجره مشبک سیمانی داشت رفتم تا با آن همه جراحت و خونریزی از سرما نمیرم. تا اینکه پس از یک ساعت که آرامش نسبی برقرار شد و مأمورین، فیضیه را رها کردند و من هم از حال رفته بودم، به سختی از آب بیرون آمدم و خواستم به طرف بیمارستان بروم، اما نه تاکسی ماها را سوار می‌کرد و نه بیمارستان مجروحین فیضیه را پذیرش می‌کرد. لذا مجبور به دوا و درمان و معالجه خانگی شدیم و فردای آن روز حضرت امام در خانه خود بر علیه رژیم و هتک احترام فیضیه و روحانیون سخنرانی کرد و ما مجروحین را به محضرش بردیم. سر و صورت و مخصوصا سینه و شکم من زیاد جراحت داشت که مرا آیت‌الله خلخالی به نزد امام بردند تا به مردم نشان دهند و امام هم از نزدیک ببینند که رژیم با ما چه کرده است؟ من این افتخار را دارم که امام در آنجا به خاطر تسلای دل من، سینه و شکم مرا با دست مبارکش متبرک کرد.

البته بعد از آن قضیه، امام نه تنها عقب‌نشینی نکرد، بلکه آن جنایت را محکوم نمود و با قاطعیت بیشتری به مبارزات خود ادامه داد. چنانکه طی پیامی در تاریخ ۱۳/۱/۴۲ نوشت: «شاهدوستی، یعنی غارتگری... شاهدوستی یعنی ضربه به پیکر قرآن و اسلام... شاه دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.» تعدادی از پیام‌های امام به استان گلستان رسید و در بین دوستان و علاقمندان توزیع شد. قسمتی از این پیام - که در اصل خطاب به علمای تهران نوشته شده و بعد هم توسط یاران امام در سطح گسترده چاپ و منتشر شده بود - چنین می‌باشد:

حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبان‌ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد... من اکنون قلب خود را برای سر نیزه‌های مأمورین شما حاضر کردم. ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جبارهای شما حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر ملا می‌کنم. اکنون یک چشم مسلمین بر دنیای خود و چشم دیگرشان بر دین خود گریان است و حکومت چند ماهه شما با جهش‌هایی که می‌کنید، اقتصاد، زراعت، صنعت، فرهنگ و دیانت مملکت را به خطر انداخته و مملکت از هر جهت در شرف سقوط است.^۱



شاه در دوم فروردین ۱۳۴۲ به منظور خاموش کردن فریاد نهضت امام خمینی، به سرکوب و کشتار روحانیان در مدرسه فیضیه قم اقدام نمود. ولی آن همه جنایت رژیم، به نقطه عطفی در مبارزات امام و مردم تبدیل شد.



انتشار خبر حمله وحشیانه کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه، آن هم در مراسم سالروز شهادت امام صادق(ع) در استان گلستان بسیار تکان‌دهنده بود. به رغم ممانعت رژیم از انعکاس این جنایت هولناک، اخبار مربوط به آن، سراسر کشور را فرا گرفت؛ پس از آن هم انتشار پیام معروف امام با عبارت «شاهدوستی یعنی غارتگری» بر نفرت مردم نسبت به رژیم افزود و زمینه را برای وقایع محرم فراهم کرد.

۲- وحشت رژیم از افشاگری‌های محرم و ۱۵ خرداد سال ۴۲

ساواک و مأموران شهربانی و ژاندارمری در استان گلستان سخت به تکاپو افتادند تا مانع از

۱. صحیفه امام، ج ۱ (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چ ۴، ۱۳۸۵).

انجام هر گونه حرکت انقلابی در ایام محرم شوند؛ دستورالعمل‌های پیاپی رژیم به مقامات این منطقه، گویای این حقیقت است. واهمه رژیم از این موضوع به قدری بود که آنها علاوه بر ساواک و شهربانی و ژاندارمری، پای فرمانداران و رؤسای ادارات کشاورزی، اصلاحات ارضی و فرهنگ را نیز به میان کشیدند تا مانع از ابراز مخالفت مردم استان گلستان با حکومت پهلوی گردند. چنانکه آقای دکتر سید مهدی پیراسته، وزیر کشور وقت، با صدور بخشنامه‌ای در اول خرداد ۱۳۴۲ خطاب به استاندار مازندران و بعد هم به فرمانداران شهرهای گرگان و گنبد نوشت:

بقرار اطلاع در ایام محرم عده‌ای در صددند که با استفاده از تجمع‌هایی که برای تعزیه‌داری و تعظیم شعائر اسلامی از طرف مردم در شهرها و دهات بوجود می‌آید تبلیغات سوء، برای گمراه کردن افراد بی‌اطلاع در موضوع اصلاحات اساسی [انقلاب سفید] که در کشور در شئون مختلف و مخصوصا اصلاحات ارضی شروع شده است، بنمایند. بنابراین در کمیسیونی مرکب از رئیس ساواک، رئیس ژاندارمری، رئیس شهربانی، رئیس فرهنگ، رئیس کشاورزی و رئیس اصلاحات ارضی مقرر فرمایید موضوع را مورد بررسی دقیق قرار دهند؛ زیر نظر شخص جنابعالی، نتیجه را اعلام نمایند و تعلیمات لازم را به شهرستان‌ها صادر فرمایید.^۱

رژیم که از نفوذ معنوی و کلامی حضرت امام فوق‌العاده وحشت داشت، برای پیشگیری از تحركات احتمالی و مقابله با آنها مدام بخشنامه‌های گوناگون صادر می‌کرد؛ به طوری که مقامات امنیتی استان گلستان را به تنگ آورده بودند. محرم آن سال، شهر قم با حضور امام خمینی بیش از هر جای دیگر رنگ و بوی حسینی داشت. امام خمینی عصر عاشورای ۱۳/۱۳۸۲ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه، نطقی تاریخی ایراد کرد؛ این سخنرانی، آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود. بخش عمده‌ای از این سخنرانی در مورد سلطنت پهلوی و افشای روابط پنهان شاه با اسرائیل بود. سخنان امام خمینی همچون پتکی بر روح و روان شاه فرود آمد. به

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، ج ۱ (مؤسسه تنظیم نشر آثار امام)، (آماده انتشار).

همین سبب شاه با جنون قدرت و تکبر فرعون‌ی خود، فرمان خاموش کردن صدای امام را صادر کرد.

نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی را در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر کردند؛ سپس در ساعت سه نیمه‌شب (سحرگاه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) صدها کماندو، بعد از محاصره کردن منزل امام، ایشان را - که در حال نماز شب بود - دستگیر کردند و سراسیمه به تهران بردند امام را نخست در باشگاه افسران زندانی و غروب آن روز به زندان قصر منتقل نمودند. خبر دستگیری امام به سرعت در همه‌جا پیچید. مردم از قم و شهرهای اطراف، به سوی منزل قائد خود حرکت کردند. شعار اصلی جمعیت «یا مرگ یا خمینی» بود که از تمام نقاط این شهر به گوش می‌رسید. خشم مردم آنچنان بود که ابتدا مأموران پلیس پا به فرار گذاشتند؛ ولی پس از

انتشار خبر حمله وحشیانه کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه، آن هم در مراسم سالروز شهادت امام صادق(ع) در استان گلستان بسیار تکان‌دهنده بود. به رغم ممانعت رژیم از انعکاس این جنایت هولناک، اخبار مربوط به آن، سراسر کشور را فرا گرفت؛ پس از آن هم انتشار پیام معروف امام با عبارت «شاهدوستی یعنی غارتگری» بر نفرت مردم نسبت به رژیم افزود و زمینه را برای وقایع محرم فراهم کرد.

تجهیز قوا به میدان بازگشتند. نیروهای کمکی نیز از پادگان‌های اطراف به شهر قم گسیل شدند. هنگامی که جمعیت از حرم حضرت معصومه بیرون آمدند، رگبار مسلسل‌ها به روی مردم گشوده شد. این درگیری تا چند ساعت ادامه داشت. حمام خون به راه افتاده بود؛ هواپیماهای نظامی از تهران به طرف قم به پرواز درآمدند و برای ایجاد وحشت بیشتر در میان مردم، دیوار صوتی را شکستند. مأموران حکومت این قیام را به شدت سرکوب کردند. کامیون‌های

نظامی، اجساد شهدا و مجروحین را به سرعت از خیابان‌ها و کوچه‌ها به نقاط نامعلومی بردند. غروب آن روز، شهر قم حالتی جنگ‌زده و غمگین داشت.

هنوز محرم به نیمه نرسیده بود، که اخباری به استان گلستان رسید، مبنی بر اینکه حضرت امام در عصر روز ۱۳ خرداد (مصادف با عاشورای حسینی) طی سخنانی شخص شاه و انقلاب سفیدش را مورد انتقاد قرار داده و به افشای نقش مخرب اسرائیلی‌ها و بهائیان در امور کشور و بیان گرفتاری‌های مردم مسلمان پرداخته است؛ که به همین دلیل او را دستگیر و زندانی کرده اند و بعد از آن هم

رژیم که از نفوذ معنوی و کلامی حضرت امام فوق‌العاده وحشت داشت، برای پیشگیری از تحرکات احتمالی و مقابله با آنها مدام بخشنامه‌های گوناگون صادر می‌کرد؛ به طوری که مقامات امنیتی استان گلستان را به تنگ آورده بودند.

طلاب و مردم انقلابی قم و دیگر شهرها را - که روز ۱۵ خرداد به دفاع از امام بزرگوارشان و اعتراض به حبس او برخاسته بودند - به خاک و خون کشیدند. حجت‌الاسلام و المسلمین سید ضیاء میردیلمی می‌گوید:

سال ۱۳۴۲ با شروع حرکت امام بیشتر طلاب جوان طرفدار امام شدند. اینجانب با بعضی از طلاب فاصله طولانی بین مدرسه و منزل امام در یخچال قاضی قم را پیاده، برای شرکت در نماز جماعت ایشان طی می‌کردیم... عکس امام را به صورت کارت تبریک برای اقوام سرشناس [خود در منطقه فاضل‌آباد گلستان] می‌فرستادیم. در قضیه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ قم، طلبه فاضل و قائم‌اللیل و صائم‌النهار و پرهیزکار، شهید همت‌الله ادیب طالقانی که هم‌جوره‌ای بنده در مدرسه علوی [تهران] بود، در کنار مسجد امام حسن [ع] به رگبار گلوله دژخیمان شاه بسته شد و بدنش را سوراخ سوراخ کردند که این امر تأثیر زیادی در من گذاشت.

به دنبال این وقایع، شماری از مردم گرگان طوماری در حمایت از امام(س) و درخواست آزادی ایشان نوشتند و آن را امضا نمودند. ۱۰ کمیته اطلاعاتی گرگان در ۲۰/۳/۴۲ طی نشست با حضور فرمانده لشکر ۳۰ پیاده گرگان، سرلشکر منیعی، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت گرگان، سرهنگ موثقی، رئیس شهربانی گرگان، سرهنگ نانکلی، فرمانده گردان ژاندارمری گرگان، سرگرد سعادت و دبیر کمیته اطلاعاتی، سرهنگ ۲ فرح‌بخش مقرر کردند که:

چون اطلاع رسیده است که برای استخلاص آقای خمینی از طرف هیئت پیروان قرآن گرگان تلگراف تهیه و امضا جمع‌آوری می‌شود، لذا پس از تحویل تلگراف به تلگرافخانه از طرف ساواک گرگان دقت و مراقبت گردد، چه کسانی ذیل تلگراف را امضا نموده‌اند؟ به منظور کمک به مأمورین شهربانی گرگان در موقع ضروری و بالاخره تأمین محل بازداشت، و برای دستگیرشدگان احتمالی، ساواک گرگان نیز پیش‌بینی لازم به عمل آمد.^۲

به رغم فضای سیاه امنیتی برخی از طلاب جوانی که از قم و مشهد به منطقه گرگان آمده

بودند به بیدارگری پرداختند و اقدامات

ظالمانه یزید بن معاویه را با روش‌های

یزیدی رژیم پهلوی مقایسه کردند و به

تشریح و تحلیل آن پرداختند، تا آنکه

رفته‌رفته زمینه فکری لازم را برای

مخالفت با حکومت شاه آماده کردند.

حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ رسول

امام خمینی عصر عاشورای
۱۳/۱۳۸۳ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه
فیضیه، نطقی تاریخی ایراد کرد؛ این
سخنرانی، آغازی بر قیام ۱۵ خرداد
بود.

۱. حضرت امام خمینی در سحرگاه ۴۲/۲/۱۴ توسط مأموران رژیم در قم دستگیر و به زندان تهران منتقل شدند.

ایشان بر اثر فشارها و اعتراضات مداوم اقشار مختلف مردم کشور از جمله استان گلستان، عاقبت پس از ۳۰۶

روز در ۲۱/۱/۴۲ آزاد شدند و مورد استقبال پرشور مردم مشتاق قرار گرفتند.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی(س)، ج ۱ (تهران: عروج، چ ۱۵، ۱۳۸۱)، ص ۵۷۵.

رضایی در مورد انعکاس وقایع قم در گرگان می‌گوید:

واقعۀ پانزده خرداد در این منطقه نیز انعکاس پیدا کرد و ما از طریق دوستان طلبه‌مان در قم و تهران با خبر شدیم. مرحوم «شعبان‌پور» و «آقای مرتضی مفیدیان» که رابط جلسۀ ما با محافل انقلابی قم و تهران بودند برای ما خبر آوردند که در قم کشتار شده و مأموران به مدرسه فیضیه حمله کرده‌اند و «مرحوم گلپایگانی» را کتک زده‌اند. لذا خبر واقعۀ دلخراش ۱۵ خرداد در حد وسیع در اینجا منتشر شد و مردم کلاً مطلع شدند. ولی چون جو حاکم خیلی خفقان بود و ساواک هم خیلی بر اوضاع تسلط داشت، دیگر منجر به انجام تظاهرات نشد.

به گفته یکی دیگر از انقلابیان آن زمان، واقعۀ خونین قم ورد زبان مردم بود و نه تنها افراد بزرگسال، بلکه کودکان خردسال نیز از این واقعۀ مطلع بودند؛ همان کودکانی که ۱۵ سال بعد، حماسه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را آفریدند و طومار نظام دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را برای همیشه برچیدند. چنانکه آقای حاج احمد کریمی طالقانی می‌گوید:

بنده در زمان ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ کلاس پنجم ابتدایی و در روستای «دنگلان» از توابع شهرستان «کردکوی» مشغول تحصیل بودم که بزرگان برای ما نقل می‌کردند:

به رغم فضای سیاه امنیتی برخی از طلاب جوانی که از قم و مشهد به منطقه گرگان آمده بودند به بیدارگری پرداختند و اقدامات ظالمانه یزید بن معاویه را با روش‌های یزیدی رژیم پهلوی مقایسه کردند و به تشریح و تحلیل آن پرداختند، تا آنکه رفته‌رفته زمینه فکری لازم را برای مخالفت با حکومت شاه آماده کردند.

آقای خمینی قیام کرده و رژیم شاه طرفداران او را به خاک و خون کشیده است. لذا از همان زمان علاقه امام در دلم جای گرفت و کم‌کم این مسیر را دنبال کردم تا اینکه متوجه

شدم عمویم مقلد امام است و حتی عکس امام را به طور پنهانی نگهداری می‌کند که به ما نشان داد.

آقای حاج محمد رجبعلی نژاد نیز می‌گوید:

وقتی واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد، ما هم در روستای «آلوکلاته» گرگان از طریق روحانیونی که به عنوان واعظ به اینجا می‌آمدند و هم از طریق یک بزاز پارچه‌فروش در گرگان به نام «آقا محمد احمدی» شنیدیم که در قم شلوغ شده و طلبه‌ها را با سر به پایین انداخته‌اند.

یکی دیگر از عواملی که در افزایش بینش سیاسی مردم تأثیر فراوان داشت، اعلامیه‌هایی بود که در زمینه بازداشت حضرت امام(س) و واقعه ۱۵ خرداد به طرق مختلف به استان گلستان می‌رسید. از جمله، اطلاعیه شورای مسلمان متحد که در آن، روز یکشنبه، ۲۲ صفر - مصادف با ۲۲ تیر ۱۳۴۲ - را چهلم شهدای آن فاجعه اعلام کرده بودند و برای پشتیبانی از هدف‌های عالی روحانیت - به خصوص امام خمینی - و برای اعتراض نسبت به دیکتاتوری شاه و کشتار بی‌رحمانه مردم قم و اعمال ضدانسانی هیئت حاکمه و برای تسلیت به بازماندگان شهدا، این روز را تعطیل عمومی اعلام کرده بودند: «مناسب است کسی در این روز از منزل خارج نشود تا به دنیا بار دیگر ثابت گردد که اخلاک‌گر و غارتگر و بلواچی و مرتجع، فقط و فقط هیئت حاکمه است نه ملت شرافتمند ایران». حتی نامه‌ای از حضرت امام(س) در قم منتشر کردیم که ایشان، آن را در زمستان ۱۳۴۲ - هنگامی که در تهران در بازداشت به سر می‌برد - خطاب به فرزندش، حاج آقا مصطفی نوشته بود و از مردم برای کمک‌رسانی به فقرا دعوت به عمل آورده بود، بعدها نسخه‌هایی از این نامه، توسط مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ حسین روحانی‌فر در استان گلستان پخش گردید.

۳- روشنگری‌های شهید هاشمی نژاد در گرگان

هنوز غم و اندوه ناشی از واقعه خونین ۱۵ خرداد ۴۲ از دل و جان مردم استان گلستان

زودوده نشده بود، که یاران امام با سفر به مناطق مختلف، تلاش تازه‌ای را آغاز نمودند؛ تا ابعاد این جنایت بی‌رحمانه - کشتار طلاب و روحانیان حوزه علمیه قم - را هر چه بیشتر برای مردم آشکار نمایند. لذا هر روز بیش از پیش، اخبار این جنایت در منطقه منتشر می‌شد و لعن و نفرین مردم بر رژیم پهلوی افزایش می‌یافت. در این میان نقش «آیت‌الله سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد»^۱ را نباید نادیده گرفت؛ ایشان پیش از این، بارها برای تبلیغ و ترویج اسلام ناب محمدی (ص) و افشای عملکرد ضد مردمی رژیم شاه و حمایت از نهضت حضرت امام خمینی به گرگان و گنبد آمده و مردم این منطقه را بیدار کرده بود؛ این بار نیز در اواسط مهر ۴۲ به گرگان آمد و پس از روشن‌گری مردم این سامان به مشهد مقدس رفت و چنان دژخیمان شاه را به خشم آورد، که مقامات ساواک مشهد در ۲۲/۷/۴۲ طی گزارشی به تهران از مقدم، رئیس ساواک کشور خواستند تا او را به سربازی اعزام نمایند:

بهترین مجازات برای هاشمی‌نژاد که چند روز پیش، از گرگان به اینجا [مشهد] آمده، آن است که به سربازی اعزام گردد. در صورت تصویب، مراتب را ابلاغ فرمایند؛ تا فردا به همین منظور تحویل لشکر شود.

تلاش‌های بیدارگرانه او و سایر روحانیانی که در آن شرایط سخت به شهرها و روستاهای گلستان می‌آمدند، موجب شد تا دامنه مبارزات حضرت امام (س) روز به روز، گسترش یابد. به ویژه آنکه از آن پس نیز شهید هاشمی‌نژاد بارها به استان گلستان سفر کرد و ضمن دیدار با انقلابیان و سخنرانی در مساجد، به ترویج نهضت امام (س) و افشای سیاست‌های ضداسلامی

۱. شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد در سال ۱۳۱۱خ در بهشهر به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در موطنش آغاز کرد و سپس در قم به ادامه تحصیل پرداخت. وی با شروع نهضت اسلامی امام به صف مبارزان پیوست و بارها توسط ساواک بازداشت و زندانی شد. شهید هاشمی‌نژاد دارای تألیفات بسیاری است. از جمله آنها: «مناظره دکتر و پیر»، «پاسخ به مشکلات جوانان»، «راه سوم بین سرمایه‌داری و کمونیسم»، «درس‌هایی از قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی»، «رهبران راستین» و «درسی که حسین به انسان‌ها آموخت». ایشان در ۶ مهر ۱۳۶۰ به دست منافقان (سازمان مجاهدین خلق) به شهادت رسید.

و ناهنجار سلسله پهلوی پرداخت و با سخنان دلنشین خود مردم را نسبت به وظایف دینی و سیاسی و اجتماعی‌شان آگاه نمود.

البته یاران امام(س) همواره از حوزه‌های علمیه قم، مشهد و سایر شهرها به مناطق مختلف استان گلستان سفر می‌کردند و ضمن افشای جنایات شاه، به ترویج آرمان‌ها و اندیشه‌های مبارزاتی ایشان می‌پرداختند.^۱

۴- آزادی امام و نشاط گلستانی‌ها

در نخستین روزهای سال ۱۳۴۳ حضرت امام خمینی(س)، پس از ماه‌ها زندانی بودن، تحت فشار و اعتراض مردم، آزاد شده، به قم بازگشتند. مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ حسین روحانی‌فر که آن روزها شاهد تشریف‌فرمایی امام(س) به قم بود، می‌گوید:

پس از دستگیری حضرت امام در سال ۱۳۴۲ ما اطلاعیه‌های امام را در سراسر کشور از جمله استان‌های مازندران و گلستان توزیع

واقعۀ خونین قم ورد زبان مردم بود و نه تنها افراد بزرگسال، بلکه کودکان خردسال نیز از این واقعه مطلع بودند؛ همان کودکانی که ۱۵ سال بعد، حماسه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را آفریدند و طومار نظام دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را برای همیشه برچیدند.

می‌کردیم. وقتی امام آزاد شد و به قم برگشت (در تاریخ ۱۶/۱/۴۳) من در حرم حضرت معصومه(س) بودم که دیدم سه ماشین که شیشه‌های دودی داشتند، پشت سر هم در آن نزدیکی ایستاده‌اند. وقتی دقت کردم دیدم که امام در صندلی عقب ماشین سوم

۱. خارکوهی، همان، ج ۱.

نشسته‌اند. با خوشحالی زیاد بلافاصله به حوزه علمیه قم رفتیم و روی لبه حوض آن ایستادم و با صدای بلند چند بار گفتم: توجه! توجه! به طوری که همه طلبه‌ها از حجره‌هایشان بیرون ریختند. سپس خبر بازگشت امام را اعلام کردم. وقتی گفتم امام برگشته‌اند، ناگهان ولوله‌ای شد و همه به طرف منزل امام حرکت کردند.

من هم از آن پس دیگر یکی از اعضای انتظامات منزل ایشان بودم؛ چون پس از آن، مردم، گروه گروه برای زیارت امام به آنجا می‌آمدند، به طوری که در قضیه آزادی امام، قم یکپارچه شور و نشاط شده بود. تا اینکه قرار شد مراسم جشن باشکوهی به مناسبت آزادی معظم‌له برگزار شود که به این مناسبت اطلاعیه‌ای از سوی حوزه علمیه قم صادر شد که من مقداری از این اعلامیه را در استان گلستان هم توزیع کردم.

آیت‌الله سید کاظم نورمفیدی، از انقلابیان گرگان، در مورد این جشن باشکوه - که عده‌ای از طلاب گلستان هم در آن حضور داشتند - می‌گوید:

من یادم هست که به میمنت آزادی حضرت امام یک جشن بسیار مفصلی از سوی مشتاقانش در مدرسه فیضیه قم برپا شد. به طوری که ارادتمندان امام یک دسته گل بسیار بزرگی از تهران گرفته بودند که از بس بزرگ بود، آن را با کامیون آوردند. آن شب به مردم طعام دادند و مدرسه فیضیه را هم چراغانی و تزئین کرده بودند. خلاصه جشن باشکوهی تدارک دیده شده بود و جمعیت زیادی آمده بودند که خود حضرت امام هم در این مراسم تشریف داشتند.

پس از آزادی حضرت امام، اقبال مختلف جامعه - به ویژه روحانیان و علمای مبارز شهرستان‌ها - برای دیدار با ایشان به قم رفتند که در میان آنها جمعی از علمای مازندران و گلستان هم بودند؛ چنانکه حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمدعلی حسینی نوکنده‌ای می‌گوید:

به دنبال این واقعه، علمای شهرها و مناطق مختلف ایران به دیدار حضرت امام خمینی به قم می‌رفتند و با آرمان‌ها و قیام آن حضرت بیعت می‌کردند. به این منظور عده‌ای از علمای استان مازندران و گلستان - که آن موقع جزء مازندران بود - به زیارت حضرت امام مشرف شدند. از جمله این عالمان فرهیخته مرحوم آیت‌الله نصیری و مرحوم آیت‌الله

سید علی اکبر حسینی نوکنده بودند.

علاوه بر این، در همان سال ۱۳۴۳ یکی از علمای بزرگ گرگان به نام مرحوم آیت الله عبدالعالی سپهر استرآبادی ۱ تلگرافی به مناسبت یکی از اعیاد مذهبی برای حضرت امام فرستاد که آن حضرت نیز پاسخ‌شان را به شرح زیر ارسال نمودند:

۱۳۴۳/۵/۳

قم - گرگان ۵۴۷ - ۲۱ - ۸ - ۵

جناب آقای حجت‌الاسلام آقای شیخ عبدالعالی سپهر دامت برکاته، از عواطف جناب‌عالی متشکر؛ خداوند عید سعید را مبارک فرماید.

خمینی^۲

یکی دیگر از عواملی که در افزایش بینش سیاسی مردم تأثیر فراوان داشت، اعلامیه‌هایی بود که در زمینه بازداشت حضرت امام(س) و واقعه ۱۵ خرداد به طرق مختلف به استان گلستان می‌رسید.

به رغم سختگیری‌ها و کنترل‌های شبانه‌روزی مأموران رژیم، نوارها و اطلاعیه‌های حضرت امام به استان گلستان می‌رسید و مورد استفاده اقشار مختلف مردم انقلابی قرار می‌گرفت. لذا در شرایطی که ساواک گرگان خیال می‌کرد شهر امن و امان است و شاه می‌تواند

۱. مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالعالی سپهر استرآبادی، فرزند شیخ عبدالرزاق مجتهد، یکی از علمای بزرگ گرگان بود ایشان در مهر ۱۲۷۶ در محله دربنو گرگان متولد شد و در فروردین ۱۳۶۱ در ۸۵ سالگی به رحمت ایزدی پیوست و در خواجه ربیع مشهد مقدس دفن گردید. وی سال‌ها در حوزه عملیه گرگان، مشهد، قم و نجف‌اشرف به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. سپس به گرگان بازگشت و به تدریس و تبلیغ معارف دینی و ارشاد مردم مشغول شد.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

آسوده بخوابد، یکباره با خبر شد که جمعی از گرگانی‌ها به نوارهای سخنرانی حضرت امام گوش می‌دهند. چنانکه آقای دکتر سید حمید روحانی می‌نویسد:

در حالی که ساواک در اندیشه جلوگیری از پخش عکس امام خمینی و زدودن علاقه و عشق امام از دل توده‌ها به سر می‌برد، ناگهان خبردار می‌شود که در گرگان جلسات سری سیاسی از جانب شماری از یزدی‌های مقیم گرگان به طور مرتب تشکیل می‌شود و اقداماتی علیه دولت صورت می‌گیرد. آنگاه که به آن مرکز یورش می‌برد، با کتاب‌ها و عکس‌های امام خمینی و اعلامیه‌ها و نوارهای انقلابی رو به رو می‌شود و درمی‌یابد که نهضت اسلامی خمینی، گسترده‌تر، ژرف‌تر و ریشه‌دارتر از آن است که تصور می‌کرده است.^۱

باز اداره کل سوم ساواک کشور در ۱۳۴۳/۳/۲۰ ضمن ارسال گزارش به ساواک مازندران می‌نویسد:

طبق اطلاع، نواری از سخنرانی‌های آقای خمینی [به] وسیله نامبردگان مشروحه زیر در شهرستان گرگان، مورد استفاده قرار گرفته و عده‌ای در منزل آنان مضمون نوار را استماع نموده‌اند و علی‌هذا دستور فرمایید، ضمن اعلام صحت و سقم مطلب، در صورت تأیید، ضمن ارسال بیوگرافی ملحق به عکس، خلاصه سابقه هر یک از این افراد را اعلام نمایند.

از طرف مدیر کل اداره سوم، مقدم

۱ - محمد زیادلو، کارمند فرهنگ

۲ - منوچهر مقدس‌زاده، کارمند فرهنگ

۳ - فندرسکی (آبله‌رو)، کاسب

۴ - صادق زرگران، دفتردار بنگاه معاملات ملکی اعتماد.^۲

۱. روحانی، همان، ج ۲، ص ۵۰.

۲. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۶ (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲)، ص ۱۲۳.

آقای منوچهر مقدس‌زاده که خود یکی از اعضای این جلسه بود، می‌گوید:

گزارش ساواک درست بوده و ما نوار سخنرانی امام را گوش هم کردیم. به دنبال این واقعه ساواک مرا احضار کرد و در آنجا به من گفتند: آیا شما با گروه‌های ضد رژیم همکاری می‌کنید؟ من هم به خاطر آنکه افکارشان را منحرف کنم، آن را انکار کردم و گفتم ما فعالیت سیاسی نداریم... و نگذاشتم که از فعالیت‌های سیاسی ما چیزی متوجه شوند. ولی از آن پس، به طور مکرر مرا برای بازجویی احضار می‌کردند که به خاطر همین احضارهای زیاد، ما اسم ساواک را هم ملاخانه گذاشته بودیم.

۵ - تبعید امام و غربت یارانش

یاران امام (س) همواره از حوزه‌های علمیه قم، مشهد و سایر شهرها به مناطق مختلف استان گلستان سفر می‌کردند و ضمن افشای جنایات شاه، به ترویج آرمان‌ها و اندیشه‌های مبارزاتی ایشان می‌پرداختند.

رژیم شاه در راستای تحقق خواسته‌های امریکا و اجرای رفرم مورد نظر سیاستمداران کاخ سفید، در مهر ۱۳۴۳ لایحه ننگین کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) را تصویب کرد. بر اساس این قانون، اتباع امریکایی حاضر در ایران که تعدادشان ده‌ها هزار نفر می‌شد، - اعم از نظامی و غیرنظامی - از قوانین جزایی و مدنی ایران مستثنی می‌شدند و در

صورت ارتکاب هر نوع جرم و جنایتی، از محاکمه در ایران معاف بودند و می‌بایست بر اساس قوانین امریکا و در کشور خودشان محاکمه می‌گردیدند.

این اقدام، نوعی تحقیر و بی‌اعتنایی نسبت به ملت ایران محسوب می‌شد؛ زیرا نشان می‌داد امریکا قوانین قضایی ایران را عقب‌مانده و ملت ایران را ملتی غیرمتمدن و وحشی می‌داند؛ که شایستگی رسیدگی به جرایم مستشاران متمدن امریکایی را ندارد. از طرف دیگر، این قانون

موجب می‌شد که امریکایی‌ها آزادانه و مطابق با ارزش‌های لایبیک و لیبرالیستی کشور خود، هر خلافتی و را در ایران مرتکب شوند و با خیال راحت آزادانه بگردند. در حالی که چنین تحقیقی برای مردم سراسر ایران - از جمله استان گلستان - قابل تحمل نبود. در نتیجه، حضرت امام، بیش از هر عالم دیگری فریاد اعتراض برآورد و در روز ۴ آبان ۱۳۴۳ - که مصادف با سالروز تولد ننگین شاه بود - طی یک سخنرانی به شدت رژیتم را به خاطر تصویب این لایحه مورد انتقاد قرار داد و آن را سند بردگی ملت ایران نامید.

دستگاه رسانه‌ای حکومت تا مدت‌ها خبر تصویب این قانون را مخفی داشته بود؛ ولی با سخنرانی حضرت امام این خبر در سراسر کشور - از جمله خطه گرگان و گنبد - پخش شد. رژیتم شاه، حضور امام را بزرگ‌ترین مانع در راه اجرای رفرم امریکایی در ایران می‌دانست؛ از این رو، بلافاصله حضرت امام را دستگیر و ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید نمود.

سپس شهربانی کشور طی نامه‌ای به مأموران خود در مناطق مختلف کشور - از جمله استان گلستان - دستور سرکوب کردن هر نوع اعتراضی را صادر نمود. در نتیجه، مأموران این منطقه نیز برای سرکوبی اعتراض مردم به حالت آماده‌باش درآمدند. چنانکه در یکی از اسناد شهربانی گرگان که یک هفته بعد از تبعید امام (۴۳/۸/۱۸) صادر شده بود، آمده است که:

به منظور حفظ انتظامات و جلوگیری از هر گونه پیش‌آمد احتمالی، به کلیه مأمورین آموزش‌های لازم صادر گردید. ضمناً برابر گزارش قسمت مربوطه جز انعکاس خبر بازداشت و تبعید آیت‌الله خمینی تا کنون هیچ‌گونه عکس‌العملی در این شهر دیده نشده است. فعلاً اعمال و رفتار کلیه واعظین و طلاب و افراد مشکوک زیر نظر قرار گرفته تا از وقوع هر گونه پیش‌آمد سوئی جلوگیری شود.^۱

تبعید حضرت امام ضربه بزرگی به بدنه مبارزات مردمی وارد کرد و حتی تا مدتی موجب سرخوردگی و رکود فعالیت‌های انقلابی گردید. مشکلات و مصائب یاران امام پس از تبعید

ایشان، تنها از ناحیه رژیم نبود، بلکه بدتر از آن، از ناحیه متحجران مقدس‌مآب، روشنفکران وابسته و باند شریعتمداری بود. بالطبع یاران خمینی در استان گلستان هم عمدتاً از ناحیه همان جریان‌های زجر می‌کشیدند؛ دوستان شریعتمداری، مقدس‌مآبان شاهدوست، انجمن حجیه‌ای‌ها و برخی روشنفکران سرسپرده در استان گلستان، موانع زیادی در مسیر جوانان سلحشور و طلاب مبارز این خطه ایجاد می‌کردند. متأسفانه نفوذ همین جریان‌های انحرافی و طرفدار رژیم، بی‌اعتنایی علمای طراز اول این منطقه نسبت به مبارزات امام و همچنین، کنترل‌های گسترده سازمان‌های امنیتی و نظامی حکومت، موجب شد که در ابتدای نهضت امام اقدام جدی و مشهودی به صورت عمومی در استان گلستان انجام نشود.^۱ چنانکه این موضوع در نامه ۱۳۴۳/۸/۲۸ شهربانی گرگان نیز تصریح شده که: «تبعید آیت‌الله خمینی تا کنون تأثیری در طرز رفتار پیشنمازان گرگان و توابع نداشته است».^۲



به رغم سختگیری‌ها و کنترل‌های شبانه‌روزی مأموران رژیم، نوارها و اطلاعیه‌های حضرت امام به استان گلستان می‌رسید و مورد استفاده اقشار مختلف مردم انقلابی قرار می‌گرفت.



البته انقلابیان استان گلستان نه تنها در این استان، بلکه در شهرهای دیگر اعم از مشهد و تهران و قم هم، با چنین مضایقی مواجه بودند و خلاصه همچون پدر پیرشان، خمینی کبیر دل پرخونی از وضعیت نابسامان آن زمان داشتند؛ چنانکه حضرت امام خمینی(س) در ۲۵ دی ۶۷ طی نامه‌ای خطاب به مورخ گرانقدر انقلاب، جناب حجت‌الاسلام و

المسلمین حاج سید حمید روحانی، در این مورد می‌نویسد:

۱. خارکوهی، همان.

۲. امام در آینه اسناد، ج ۲، ص ۲۵.

شما باید نشان دهید که در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی می‌کردند، تنی چند از عالمان دین‌باور، دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجرکشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و از آن، پیروز بیرون آمدند. شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل، در مرگ‌آباد تاجر و تقدس‌مآبی چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاکباخته رفت، چه ناله‌های دردمندانه کردند و چه خون‌دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند، ولی با توکل بر خدای بزرگ، کمر همت بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به توفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجرگرایی، سرافراز ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند.^۱

۶- سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در گرگان

با وجود همه این مشقتها، یاران امام دست بردار نبودند؛ چه در داخل استان و چه در شهرهای دیگر - خصوصاً در سه شهر مشهد، تهران و قم - مبارزات خود را علیه رژیم استمرار می‌بخشیدند و با هر مشقتی بود، نمی‌گذاشتند چراغ مبارزه خاموش شود. از جمله مشعلداران این نهضت، حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای بود. ایشان در یکی از روزهای سال ۱۳۴۳ پس از تبعید امام به ترکیه، به گرگان آمد و با سخنرانی شجاعانه خود اهداف پشت پرده، ترفندها و جنایات رژیم پهلوی را برملا نمود؛ در نتیجه مورد خشم مأموران قرار گرفت و عوامل رژیم تصمیم گرفتند که آقای خامنه‌ای را دستگیر نمایند؛ اما مردم انقلابی گرگان ایشان را در تاریکی شب از چنگ پلیس فراری و نجات دادند. این امر حاکی از وفاداری مردم این خطه به نهضت امام و روحانیت انقلابی بود. حدود چهل سال بعد - مهر ۱۳۷۴ - مقام معظم رهبری در سفری که به گرگان داشت، خاطره آن واقعه را در اجتماع پرشور مردم آن شهر

۱. فصلنامه ۱۵ خرداد، (دوره اول، ش ۵ و ۶، س ۱۳۷۰)، ص ۴.

بیان کرد. در اینجا آن را با اندکی تلخیص می‌آوریم:

در سال ۱۳۴۳ آن هنگام که سایه شوم حکومت طاغوت بر سر این کشور بود، روزی در شهر گرگان، من حقایق را در سخنرانی خود به مردم گفتم مبنی بر اینکه رژیم ستمشاهی به مردم ظلم می‌کند. به مردم گفتم که رفتار رژیم ستمشاهی با اسلام مخالف است. آن روز به مردم گرگان گفتم که یک گروهی کمر به مبارزه با این رژیم فاسد طاغوتی پهلوی بسته‌اند. اینها را که گفتم، دستگاه‌های امنیتی و پلیس ستمگر امنیتی رژیم طاغوت آن‌چنان به دست و پا افتادند که دوستان ما را در این شهر دستپاچه کردند. اینها احتمال دادند که ممکن است مأموران پلیس برای من خطری به وجود بیاورند. البته من خطرها را پذیرا بودم. اما دوستان گرگانی ما مایل نبودند، بنده را - که به عنوان برادر مورد علاقه‌شان بودم - به دست دشمن بسپارند. آنها گفتند: ما باید از تو دفاع کنیم.

لذا یک نیمه‌شب در خلوت تاریکی، مردم خوب گرگانی بنده را از دست پلیس نجات دادند و در نیمه‌شب از شهر خارج کردند تا پلیس نتواند بر من دست پیدا کند. چرا؟ برای اینکه دل این مردم با قرآن و اسلام و سخن حق آشنا بود و با آن دست مرد پلیدی [به نام شاه] که به عنوان سرانگشت دشمنان در این کشور کار می‌کرد، مخالف بودند. اگرچه آنها آن روز قدرت داشتند و ما غریب بودیم. اما مردم گرگان بنده را آن روز در سال ۱۳۴۳ از دست دشمنان، یعنی نوکران امریکا با فداکاری نجات داده بودند که واقعا این کار، کار سختی هم بود.

۷- شهر بانی گرگان به دنبال شهید اندرزگو

پس از تبعید حضرت امام، سازمان‌های امنیتی رژیم، تلاش‌های مضاعفی را برای سرکوب کردن و دستگیری مبارزان نهضت امام به کار بردند، به آن امید که شعله‌های انقلاب اسلامی را - که از ۱۶ مهر ۱۳۴۱ و به دنبال اعتراض علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی فروزان شده بود - خاموش نمایند. اما با تلاش یاران امام نام خمینی فراموش نشد.

مشکلات و مصائب یاران امام پس از تبعید ایشان، تنها از ناحیه رژیم نبود، بلکه بدتر از آن، از ناحیه متحجران مقدس‌مآب، روشنفکران وابسته و باند شریعتمداری بود. بالطبع یاران خمینی در استان گلستان هم عمدتاً از ناحیه همان جریان‌های زجر می‌کشیدند؛ دوستان شریعتمداری، مقدس‌مآبان شاهدوست، انجمن حجتیه‌ای‌ها و برخی روشنفکران سرسپرده در استان گلستان، موانع زیادی در مسیر جوانان سلحشور و طلاب مبارز این خطه ایجاد می‌کردند.

آنان بسیاری از سختی‌ها را به جان خریدند و تا پای جان ایستادند تا نهضت رهایی‌بخش او پایدار بماند. یکی از این رادمردان عرصه مبارزه، شهید سید علی اندرزگو^۱ بود که فعالیت‌های گسترده فرهنگی و سیاسی او همراه با اقدامات چریکی‌اش، مأموران رژیم را به تنگ آورده بود. به همین دلیل وقتی در اول بهمن ۱۳۴۳، نخست‌وزیر شاه، حسنعلی منصور به وسیله گروه «شهید محمد بخارایی» ترور شد و چند روز بعد از دنیا رفت، تلاش رژیم برای دستگیری آقای اندرزگو گسترده‌تر شد. آنها در سراسر کشور، از جمله استان گلستان به جستجوی او پرداختند؛ تا در صورت شناسایی، او را دستگیر و به تهران اعزام نمایند. به همین سبب، سرتیپ صمدیان‌پور، رئیس اداره اطلاعات

شهربانی کشور، در ۲۰/۱۱/۴۳ بخشنامه‌ای به شهربانی گرگان و چند شهر دیگر ارسال کرد.

۱. حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی اندرزگو، فرزند اسدالله، در ماه رمضان سال ۱۳۱۶خ در یکی از محلات جنوب تهران به دنیا آمد و پس از سال‌ها مبارزه با رژیم شاه و کوشش برای به ثمر رساندن نهضت امام خمینی - به ویژه دخالت در ترور حسنعلی منصور (نخست‌وزیر شاه) - عاقبت در ماه رمضان سال ۱۳۵۷خ به دست دژخیمان رژیم شاه به شهادت رسید.

در این بخشنامه درباره سید علی اندرزگو نوشت:

با ارسال قطعه عکس نامبرده بالا که تحت تعقیب این اداره و متواری می‌باشد، خواهشمند است دستور فرمایید مأمورین مربوطه نسبت به شناسایی مشارالیه اقدام، در صورت مشاهده، وی را دستگیر [و] به مرکز اعزام و نتیجه را گزارش نمایند.^۱

یک هفته بعد، در ۲۷/۱۱/۴۳، رئیس شهربانی بندر شاه [بندر ترکمن] از طرف شهربانی گرگان پاسخ می‌دهد که:

«طبق گزارش قسمت مربوطه، تا کنون شخص یادشده بالا، در این حدود مشاهده نگردیده، در این مورد به مأمورین مربوطه آموزش داده شده است».^۲

اما بر خلاف نظر ساواک، یکی از مخفیگاه‌های شهید اندرزگو استان گلستان بود. چنانکه آقای حاج محمد نوروزی می‌گوید:

سید علی اندرزگو در سال ۱۳۴۵ به گنبد آمد؛ با عمامه سفید و با نام مستعار شیخ عباس تهرانی. او در قم ساکن بود و در یکی از اتاق‌های آقای شیخ رضا نحوی (برادر عیال بنده)، کارهای ضد رژیم خود را انجام می‌داد. ولی آقای شیخ رضا نمی‌دانست او چکاره است و دو نفری برای راه گم کردن با یک تسبیح ۱۰۰۰ دانه‌ای با دانه‌های درشت هفته‌ای یک بار نیمه‌شب در مسجد قم حاضر می‌شدند و ذکر می‌گفتند. در حالی که، ساواک دنبال او می‌گشت. شهید اندرزگو، زمانی که به گنبد آمد، جهت دیدار با تبعیدی، حضرت آیت‌الله مرحوم شیخ صدرالدین شیرازی^۳ - برادر امام جمعه فعلی شیراز - او را

۱. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، یاران امام به روایت اسناد ساواک؛ شهید اندرزگو، (تهران: مرکز

بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات)، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۵۲۸.

۳. آیت‌الله شیخ صدرالدین حائری شیرازی، در تابستان سال ۱۳۴۷ بر اساس رأی کمیسیون امنیت اجتماعی شیراز به مدت شش ماه به گنبد کاووس تبعید گردید. وی از روحانیان مبارز استان فارس بود که به همراه شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، نقش مهمی در بیداری مردم شیراز و توسعه مرجعیت و اندیشه‌های حضرت امام ایفا نمود.

پس از تبعید حضرت امام، سازمان‌های امنیتی رژیم، تلاش‌های مضاعفی را برای سرکوب کردن و دستگیری مبارزان نهضت امام به کار بردند، به آن امید که شعله‌های انقلاب اسلامی را — که از ۱۶ مهر ۱۳۴۱ و به دنبال اعتراض علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی فروزان شده بود — خاموش نمایند. اما با تلاش یاران امام نام خمینی فراموش نشد.

به خوبی می‌شناخت. ولی او را به عنوان شیخ عباس معرفی می‌کرد. شهید اندرزگو در تهران، چیز، سکنی گزیده و اسلحه‌های فراوانی جمع کرده بود.

سید علی اندرزگو می‌فرمود: رفتم خدمت آقای راستی کاشانی، از آقای خمینی پرسیدم، ایشان گفت: من [راستی کاشانی] و آقای زنجانی، در نجف بودیم و نزد آقای خوئی درس می‌خواندیم، آقای خوئی دستور داد ما خودمان دارای کرسی درسی بشویم، مدتی این کار انجام شد تا اینکه حاج آقا روح‌الله به نجف تبعید شد و به دیدن او رفتیم و در درس

او حاضر شدیم. من [راستی کاشانی] اعلان کردم که فکر می‌کردم از درس خواندن بی‌نیاز شده‌ایم، ولی با ورود حاج آقا روح‌الله فهمیدم که هنوز باید درس بخوانیم.

۸- دستگیری دو روحانی مبارز علی‌آبادی

در روزهای پایانی سال ۱۳۴۳ - در ماه رمضان - دو نفر از طلاب انقلابی شهرستان علی‌آباد کتول به نام‌های حجج اسلام شیخ علی‌اصغر زنگانه و شیخ عبدالنبی احمدی به جرم ترویج نهضت امام خمینی و مخالفت با رژیم شاه دستگیر و زندانی شدند.^۱

۱. نشریه بعثت، ۴۳/۱۲/۱۳.

حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ علی‌اصغر زنگانه درمورد این بازداشت و عواقب آن می‌گوید:

اواخر سال ۱۳۴۳ ... مأموران ساواک به اتفاق تیمسار موثقی - رئیس ساواک مازندران - به خانهدام در علی‌آباد کتول ریختند و آنچه از نوار و اعلامیه‌های زیاد و کتاب‌های ممنوعه به قول ساواک بود، حتی ضبط صوت ۷۵۰ تومانی مرا جمع و خودم را هم دستگیر کردند و ما را با لندرور - که آن زمان بهترین ماشین جاده خاکی بود - به ساواک گرگان بردند و پس از اخطار هم، با قطار ما را به تهران منتقل کردند که مدت ۴ ماه و ۱۵ روز به اتفاق جمع کثیری از روحانیون تهران و شهرستان‌ها مرا در قزل‌قلعه، زندانی کردند که ابتدا در سلول انفرادی بودم... معمولاً شب‌ها زندانی‌ها را برای شکنجه و اذیت و آزار به اتاق شکنجه می‌بردند... به یاد دارم شبی در سلول من باز شد و سروان شعبانی - شکنجه‌گر معروف - خودش نقل می‌کرد و می‌گفت مرحوم خلیل طهماسبی، یار وفادار شهید نواب صفوی از فداییان اسلام^۱ را داخل بشکه ۲۲۰ لیتری که داخلش شیشه شکسته‌های زیادی داشت می‌گذاشتیم و در حیاط زندان عمومی قزل‌قلعه هول (غلط) می‌دادیم به طوری که خون از بدنش جاری می‌شد، ولی در پایان شکنجه وقتی که می‌خواستیم بیرونش بیاوریم، می‌دیدم ذکر خدا می‌گوید.

۱. سید مجتبی میرلوحی، معروف به نواب صفوی، فرزند سید جواد، در سال ۱۳۰۲ خ به دنیا آمد. وی در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ اولین سخنرانی خود را در مورد هجوم اجانب و تهدید بنیادهای مذهبی ایراد کرد و تظاهراتی به سوی مجلس به راه انداخت. پس از آن، برای ادامه تحصیل به نجف اشرف عزیمت نمود. او با مطالعه یکی از کتاب‌های کسروی که در آن به حضرت امام جعفر صادق(ع) توهین شده بود، حکم ارتداد نویسنده را از آیت‌الله آقا حسین قمی دریافت کرد و جهت ادای تکلیف روانه وطن گردید و گروه فداییان اسلام را تشکیل داد. نواب صفوی در رفت و آمد به حوزه علمیه قم با امام خمینی و فرزندان ایشان آشنا و در نهایت مجذوب اندیشه‌های ایشان گردید. او در تیر ۱۳۳۰ در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق، دستگیر شد؛ که با سرنگونی مصدق، او و یارانش آزاد گردیدند. نواب با صدور اطلاعیه‌ای، حرکت مصدق را اقدامی در جهت تحکیم میانی ظلم و بر خلاف مصالح عمومی کشور، قلمداد کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نقشه شاه برای تطمیع نواب صفوی ناکام ماند و او چند روز پس از ترور حسین علاء، دستگیر و از سوی دادگاه فرمایشی رژیم به اعدام محکوم شد. این حکم در ۲۷ دی ۱۳۳۴ به اجرا درآمد.

خلاصه شعبانی به اتفاق یکی دو سرباز وارد سلول من شد... که بلافاصله آنها پتویی روی سرم انداختند و دو سر پتو را گرفتند و مرا از سلول بیرون بردند و از راهرو طولانی آنجا به بیرون از محدوده سلول‌های انفرادی بردند و از میان برف‌های محوطه، به یک اتاق بزرگی منتقل کردند و مرا به داخل هول دادند. بعد هم، ضرب و شتم و سیلی و حرف‌های زشت نثارم کردند که چه میگی بچه! ما رئیس‌تان و رهبرتان؛ خمینی را از مملکت بیرون کردیم، شماها که بچه‌اید. چرا به شخص اول مملکت - اعلیحضرت - توهین کردی؟ چرا اعلامیه پخش کردی؟ چرا در منبر آن چرت و پرت‌ها را گفتی؟... پس از اینکه مرا چند بار به دیوار کوبیدند و مشت و لگد زدند، گفتند: تو را بر می‌گردانیم به سلولت تا فکرها را بکنی و الا هر شب به این اتاق منتقل و شکنجه خواهی شد. تا اینکه پس از ۲۵ روز مرا به زندان عمومی قزل‌قلعه آوردند که یک حیاط بزرگی داشت و ۲ بند بزرگ، یک بند برای روحانیون و یکی هم برای کمونیست‌ها. ما، روحانیون حدود ۲۸ نفر داخل یک بند بودیم که در رأس آنها آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهید آیت‌الله فضل‌الله محلاتی، طاهری خرم‌آبادی و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی قرار داشتند و شهید آیت‌الله غفاری^۱ هم امام جماعت ما در آنجا بود... البته کار ما پس از آزادی از زندان تعطیل نشد، بلکه به هر نحوی که بود، ادامه دادیم و دست از نهضت برنداشتیم.

۱. شهید آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری آذرشهری، در ۱۲۹۵ خ در آذرشهر تبریز، در خانواده‌ای کشاورز، مذهبی و فقیر متولد شد و در سال ۱۳۲۴ خ، از زادگاهش، عازم قم گردید و نزد آیات عظام بروجردی، فیض قمی و خوانساری بزرگ به تحصیل علوم دینی پرداخت. همزمان با آغاز مبارزات امام(س)، علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (۱۳۴۱)، ایشان نیز با سخنرانی‌های مستمر خود کوشید، تا هر چه بیشتر جنایات رژیم را افشا نماید. به خاطر حمایت از نهضت حضرت امام در شب ۱۲ محرم سال ۴۲ مأمورین رژیم وی را دستگیر و زندانی کردند و در آنجا مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. ولی پس از آزادی همچنان به مبارزه خود علیه رژیم ادامه داد و چند بار دیگر بازداشت و زندانی شد. ایشان طی سال‌های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۰، به مبارزات خود شکل تازه‌ای بخشید؛ در این زمان کمتر در میان آشنایان ظاهر می‌شد؛ تا اینکه در تیر ۱۳۵۳، بار دیگر در تهران دستگیر شد و در هفتم دی همان سال بر اثر شکنجه‌های زیاد ساواک در زندان رژیم به شهادت رسید. (روزها و رویدادها (سال شمسی)، (مرکز فرهنگی - تربیتی نور ولایت)، ص ۴۷۱ و ۴۷۲).

◆ کلام آخر

پس از تبعید حضرت امام(س)، انقلابیان استان گلستان، نه تنها در خود منطقه، بلکه در شهرهای دیگر - به ویژه مشهد و تهران و قم - هم، با مشکلات بی‌شماری روبه‌رو شدند. آنان علاوه بر عوامل رژیم با متحجران و مقدس‌آبان، انجمن حجتیه‌ای‌ها، باند شریعتمداری، روشنفکران سرسپرده، مترفان و عافیت‌طلبانی مواجه بودند، که پیش پای آنان سنگ‌اندازی می‌کردند. این در حالی بود که معمولاً هیچ شخصیت بزرگ روحانی و غیرروحانی، از این مبارزان مظلوم حمایت نمی‌کرد؛ به همین خاطر، اینان نیز همچون پدر پیرشان، خمینی کبیر دل پرخونی از این جریان‌ها داشتند. با این وجود، بسیاری از جوانان مبارز - چه در داخل استان گلستان و چه در سایر نقاط کشور - به مبارزات خود علیه رژیم ادامه دادند و سختی‌های زیادی را به جان خریدند.